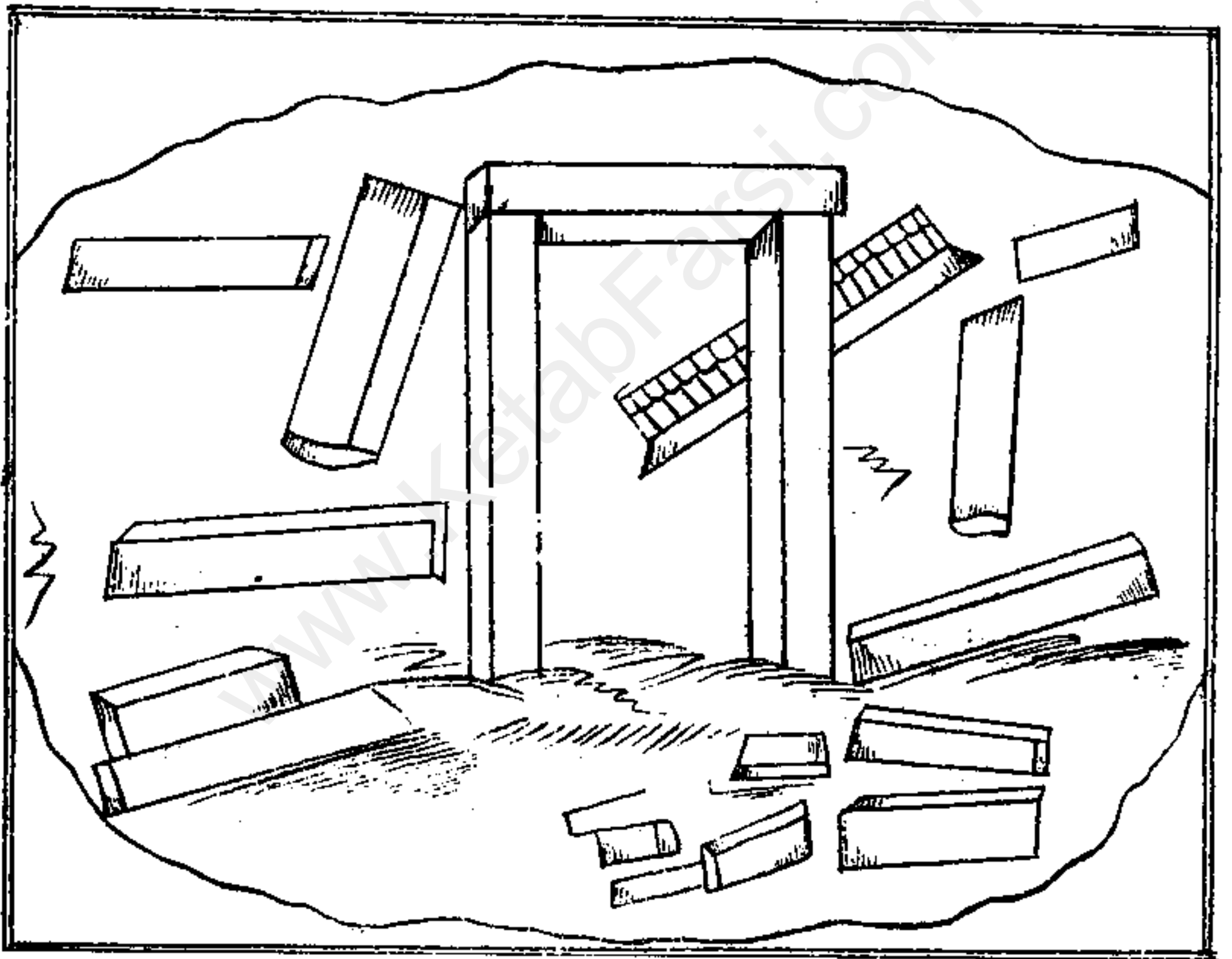




تماثيل قصر ايو نصر



صورت عمات خرابه کيانی

- بزین: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- پس کوهک: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- پل برنجی: ۴ فرسخ جنوب «شیراز» است.
- پودنک: فرسخی مشرقی «شیراز» است.
- بیدزرد: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- تبدان: ۴ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
- ترکان: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- تفیهان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- تل خداهش: فرسخی کمتر مغربی «شیراز» است.
- جعفرآباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- چغاد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- جواچی: ۳ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
- جویم: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- حسین آباد: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و جنوب (۱) «شیراز» است.
- خاتونک: ۱ فرسخ و نیم جنوبی «شیراز» است.
- خرچول: ۳ فرسخ کمتر مشرقی «شیراز» است.
- خلار: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است. انگور دیمی خلار را آرامنه و یهود شیراز به چهار چندان قیمت انگور شیراز خریده، شراب ساخته، حمل فرنگستان کرده به قیمت‌های گزاف می‌فروشد.
- داریان: ۷ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
- دایجان برهان آباد: ربع فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- دست‌خضر: فرسخی بیشتر مشرقی «شیراز» است.
- دشت چنار: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- دودمان: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق شیراز است، مظفر بن یاقوت در سال ۳۰۰ هجری از جانب المقتدر بالله عباسی فرمانروای اشکر فارس بود، قریه دودمان را احداث فرمود.
- دوده^۱: ۸ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
- دوده زرقان^۲: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «شیراز» است.
- د و کوهک: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- ده پیاله: نیم فرسخ جنوبی «شیراز» است.
- ده شیخ: ۴ فرسخ مغربی «شیراز» است.
- دهک: ۵ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
- ده کوه: فرسخی میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

۱. (بید زرد علیا و سفلی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶.

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶: (دودج) و (دودج زرقان).

دهنو: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
دینکان^۱: ۱ فرسخ [و] نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
زرقان: همان ازرقان است.

سختویه: مشهور به سختان در خارج دروازه قصابخانه شیراز که سابقاً دروازه فسا، می گفتند، پهلوی باروی شیراز، میانه جنوب و مشرق شیراز، از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است که شرح آن در ذیل بقاع شیراز گذشت و تاکنون به عنوان وقفیت در تصرف نگارنده این نامنامه است.

سعدیه: نیم فرسخ بیشتر مشرقی «شیراز» و خانقاه شیخ سعدی شیرازی در آنجاست.
سلطان آباد: فرسخی بیشتر جنوب «شیراز» است.
سنگانک: ۳ فرسخ جنوب «شیراز» است.
سهل آباد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
شاه پورجان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
شاه قلی بکی^۲: فرسخی بیشتر مغربی «شیراز» است.
شاه هیجان: چارک فرسخی مشرق «شیراز» است.
شریف آباد: نیم فرسخ مشرقی «شیراز» است.
شمس آباد منقلی: فرسخ و نیم مشرقی «شیراز» است.
شمس آباد علیا: یک فرسخ و نیم بیشتر مشرقی «شیراز» است.
شورغان: یک فرسخ و نیم میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.
شول: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

شیب بازار: دهاتی میانه جنوب و مشرق شیراز است از نواحی حومه، آنها را، شیب بازار و قری الاسافل گویند برای آنکه امیرعبدالدوله دیلمی شهری دیگر مشتمل بر چندین بازار در خارج شیراز ساخت و از آن روز تاکنون که اثری از شهر نیست، دهات واقع در زیر آن شهر را «شیب بازار» گویند.

شیخ بود: ۵ فرسخ شمالی «شیراز» است.
شیخ علی چوبان^۳: فرسخی جنوبی «شیراز» است.
صغاد: همان «چغاد» است که نوشته شد.
ظفرآباد: ۴ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
ظهیرک: ۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
عادل آباد^۴: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
عائلی: یک فرسخ و نیم جنوبی «شیراز» است.

۱. در متن (دینه کان).

۲. (شاقل بیگی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶.

۳. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶، جزو دهات دهستان حومه: (قره باغ) که دارای ۱۳۹ ده است.

۴. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

علی آباد^۱: ۲ فرسخ ونیم مشرقی «شیراز» است.

علی آباد شیب بازار: دو فرسخ جنوب «شیراز» است.

فیروزان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

قبال آباد: ۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

قبله: نیم فرسخ کمتر مغربی «شیراز» است.

قره باغ: نام ناحیه‌ای است میانه جنوب و مغرب «شیراز» به مسافت فرسخی بیشتر.

قصر ابونصر^۲: فرسخی بیشتر مشرقی «شیراز» است بر کوه شمال. قصر ابونصر چهار درگاه

هریکی از سه سنگ که دو بازوی هر یک از سه ذرع شاه گذشته و پهنای هر یک ذرع و نیمی بیشتر است و در هر دو بازوی آنها از جانب داخل دو صورت آدمی از سنگ تراشیده و این چهار درگاه بر چهار جانب عمارتی بوده که درازی هر ضلعی از آن نزدیک به دوازده ذرع است و اکنون از آن عمارت جز آن چهار درگاه، چیزی باقی نیست و بر سنگهایی که دیوار آن عمارت بود، افتاده است، صورت آدمی و جانوران بسیار تراشیده‌اند و رنگ تمام این سنگها سیاه و تمثال آنها در برگ گذشته این کتاب است و در داخل دره‌ای از این کوه جایی است که آن را مسجد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام، گویند.

قصرالدشت^۳: فرسخی میانه مغرب و شمال «شیراز» است و تمام باغستان شیراز در دوره

قصرالدشت است.

قصر شهریار^۴: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

قلات: ۵ فرسخ میانه مغرب و شمال «شیراز» است.

قمشه: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کاظم آباد^۵: ۶ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

کت اسپست^۶: فرسخی میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

کچل آباد^۷: فرسخی میانه جنوب و مغرب شیراز است و این قریه را «کچل بیک

ذوالقدر» در سال ۹۰۹، احداث کرده، آنرا کچل آباد گفتند یا آنکه مصطفی خان کچل افشار که مدتی در فارس فرمان روا بود و حضرت شاه عباس در سال ۹۹۸ در شیراز او را بکشت، آن ده را ساخته است.

کچل احمدی: ۱۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

کچی^۸: یک فرسخ ونیم جنوبی «شیراز» است.

گردخون^۹: یک فرسخ بیشتر جنوب و مشرق «شیراز» است.

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

۴. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

۵. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

۶. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: به صورت (کتس پس).

۷. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

۸. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

۹. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

- گرمکان: فرسخی بیشتر جنوب «شیراز» است.
- کرونی^۱: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
- کشن^۲: فرسخی مغرب «شیراز» است.
- گشنکان^۳: ۵ فرسخ مشرقی شیراز است، محصول شتوی آن دیمی است و صیفی آن از آب چاه اندک شور و تنباکوی آن شهرتی دارد.
- کفر^۴: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
- کفترک^۵: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
- کلستان^۶: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- کندشلو سرچشمه^۷: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- کندشلو کوسه^۸: ۷ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- کوتاهی^۹: نیم فرسخ کمتر جنوبی «شیراز» است.
- کوشک بی بی خدیجه^{۱۰}: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
- کوشک بیدک^{۱۱}: ۴ فرسخ جنوب «شیراز» است.
- کوشک مولا^{۱۲}: ۵ فرسخ و نیم مشرقی شیراز است.
- کوشک میدان^{۱۳}: نیم فرسخ جنوبی «شیراز» است.
- گویم^{۱۴}: همان «جویم» است.
- کهن آباد^{۱۵}: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
- لایشه^{۱۶}: ۶ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
- لیوئی^{۱۷}: ۵ فرسخ شمالی «شیراز» است.
- محمودآباد^{۱۸}: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
- برغان^{۱۹}: ۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
- مسجد بردی: همان قصرالدشت است.

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: (کرانی).
۲. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷، در متن: (گشنه کان).
۴. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: (کفری).
۵. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۶. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۷. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۸. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: کوشک بی بی چه.
۹. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۰. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۲. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۴. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

معزآباد^۱: فرسخی جنوبی شیراز است. ملک زرخرید مؤلف این فارسنامه ناصری بود که به دو نفر پسر خود میرزا سید محمد و میرزا احمد بخشیده است و اکنون ملک آنهاست.

مهارلو: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

مهرآباد: ۱۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

نصرآباد: یک فرسخ ونیم مشرقی «شیراز» است.

وزیرآباد: یک فرسخ میانه جنوب و مشرق شیراز است.

حیات داود:

نام ناحیه‌ای از نواحی دشتستان است که در ذیل دشتستان نوشته شود.

خسو:

ناحیه جنوبی بلوک داراب است که نوشته شود.

[۲۰] - بلوک خشت^۲

[خشت در لغت قسمی از حلوا باشد که آنرا در ظرفی ریخته تا یک پارچه و قرص شود و چون خرمای این بلوک را که شیرین‌تر از حلواست در جلد کسوده، یک پارچه شده، حمل اطراف کنند، این بلوک را خشت گفته‌اند.]^۳

میانه مغرب و جنوب شیراز است، از گرمسیرات فارس است، نخلستان بسیار دارد، محصول شتری آن، گندم و جو دیمی و فاریابی و خشخاش و صیفی آن پنبه و کنجد و تنباکو و هندوانه و شلتوک، شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبک و دراج و تیهو و کبوتر و بلدرچین و در زستان چاخرق و هوبره و کلنگ [می باشد].

و درازی آن از: «جمیله» تا «بیکرزی» ۸ فرسخ، پهنای آن از «رودک» تا «سیاه منصور» باز ۸ فرسخ^۴، آبش از رودخانه شاپور کازرون، بساتین آن بیشتر نخلستان و انار و مرکبات و این بلوک محدود است از جانب مشرق به نواحی کازرون و از شمال به ماهور میلاتی و از مغرب به ناحیه شبانکاره دشتستان و از جنوب به ناحیه دالکی دشتستان و قصبه این بلوک را نیز خشت^۵ گویند ۲۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است. بیشتر خانه‌های خشت، از کنده و شاخه و برگ نخل است و چندخانه اعیان آن از خشت خام و گل و چوب نخل است و شماره آنها نزدیک به ۵۰۰ خانه است و ضابط و حاکم این بلوک سلسله زال خان خشتی است، جد اعلای آنها، حاجی نعمت‌الله جره‌ای است به وسیله‌ای از بلوک جره با عیال وارد قصبه خشت گشته، رحل اقامت انداخته، از سرمایه خود، ضیاع و عقاری خریده، یکی از ارکان بلوک خشت گردید و سالها باقی بماند. و ولد الصدقش مزارع محمد علی نعم‌الخلف آمده، به جای پدر برقرار گردید و چون

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۸.

۲. المسالک و الممالک، ص ۴۴ و ۴۵.

۳. این بخش در هاشم کتاب آمده است.

۴. در جام جم، ص ۶۰۱ واقع در ۲۹ درجه و ۳۰ دقیقه عرض و ۵۱ درجه و ۱۴ دقیقه طول جغرافیائی است.

۵. فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۴۳؛ (خشت و کمارج دو شهر کند) و رک: فرهنگ جغرافیایی، ج ۷.

اهالی بلوک خشت بر ضابطی که در تحت اقتدار خوانین افشار کازرونی بود، بشوریدند، مزارع- محمد علی [را] که شجاعتی قرین کیاست داشت، به ضابطی خود برداشته، دیوانیان عظام او را به لقب خانی سرافراز فرموده، محمد علی خان گردید.

و بعد از او پسرش رستم سلطان به جای پدرنشست و چون وفات یافت، پسرش زال خان خشتی به جای او برقرار گردید و بعد از او، ولد الصدقش محمد حسین خان خشتی به جای پدر حکومت نمود و بعد از وفاتش، خلف الصدق او حاجی محمد هاشم خان خشتی به جای او نشسته و در سال ۱۲۷۰ واند در سر پل آبگینه کازرون به دست محمد حسین خان برادرزاده خود کشته گشت. و پسرش حسن علی خان به حکومت خشت برقرار گردید و در سال ۱۲۹۲ به وسیله نارضامندی پیشکاران فارس، حسین قلی خان قورت بیگلو، سیرینج، ماسور به گرفتن حسن علی خان گشته، بعد از ورود به خشت به نرسی و ملایمت بلکه به سوگند قرآن مجید او را به نزد خود طلبید، بعد از ملاقات حکم به گرفتن او نمود مدافعه کرده، تیر تفنگی بر ران حسن علی خان آمده، او را گرفتند و اموال او را بردند و او را در میانه خشت و کازران، خبه نموده، گفتند از زخم گلوله بمرد و در سال دیگر در همان روز در طهران برادرهای حسین قلی خان قورت بیگلو، او را در سر میراث پدر کشتند.

هر بد که می کنی تو مپندار کان بدی گیتی فرو گذارد و گردون رها کند
وامی است کرده های بدت پیش روزگار در هر کدام دور که خواهد ادا کند

و بعد از وفات حسن علی خان ضابطی را به محمد قلی خان پسر عموی او دادند. و از علمای قصبه خشت است: جناب سید محمد تقی خشتی شرحی بر زبدة اصول شیخ بهاء الدین عاملی، طب ثراهما نوشته است و در سال ۱۲۲۰ وفات یافت. و از علمای حالیه این قصبه است: جناب حاجی شیخ محمد هاشم خشتی خلف الصدق مرحوم شیخ کرم ولد الصدق شیخ محمد هاشم عرب خزاعی. جعفر خان شاعر خشتی از اعیان قصبه خشت است. زمانی که حاجی خلیل خان کراوغلی- قزوینی، سفیر هندوستان بود، در صحرای خشت، خیمه و خرگاه زده بود، جعفر خان فرموده است:

چرخ نهمین گفت به خورشید منیر در رفعت و نور ما دو بودیم شهیر
انور ز تو ارفع ز خودی بینم چیست خور گفت بود قبه و خرگاه سفیر

و بلوک خشت مشتمل است بر ۵ ده آباد:

بزین: فرسخی مغربی «خشت» است.

بور کی سفلی: فرسخی جنوب «خشت» است.

بور کی علیا: فرسخی میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

بیکرزی: فرسخی مغربی «خشت» است.

چغامسلی: ... «خشت» است.

جمیله: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

حاجی غلامی: همان بور کی علیاست.

خشت: همان قصبه خشت است.
 خشم چروم: اصل خشم، خشم به حاء بی نقطه است که ایل و طایفه باشد، جماعتی از ایل چروم کوه گیلویه آمده، در این جای توطن نموده‌اند، به نام آنها مشهور گردید، ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق خشت است.
 خشم جتی: فرسخی کمتر، مشرقی «خشت» است.
 خواجه جمالی: به مسافت کمی جنوبی «خشت» است.
 داغانی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «خشت» است.
 دشت کور سفلی: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.
 دشت کور علیا: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.
 رودک: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «خشت» است.
 سیاه منصور: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.
 شهنازخانی: فرسخی شمالی «خشت» است.
 کان سرخ: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب «خشت» است.
 گروگاه: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.
 کمارج: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «خشت» است.
 کنار تخته: فرسخی میانه جنوب و مشرق «خشت» است.
 محل دین: مسافت کمی شرقی «خشت» است.
 مزارعی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.
 میلک: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.
 هیکانی: نیم فرسخ شمالی «خشت» است.

[۲۱] - بلوک خفر

خفر در اصل «خبر» به بای ابجد است یعنی محکم و استوار و پیچیده، میانه جنوب و مشرق شیراز است. درازای آن از «تادوان» تا «اشکوری» ۹ فرسخ، پهنای آن از «خانه کهدان» تا «باغ کبیر» ۴ فرسخ محدود است از جانب شرق به بلوک فسا و از سمت شمال به بلوک سروستان و از مغرب به بلوک خواجه و میمند و از جنوب به بلوک صیمکان، هوای خفر از

۱. در فهرست دهات فارس در آخر همین کتاب: (خشم چرام).

۲. در فهرست دهات فارس در آخر همین کتاب: (خشم جت).

۳. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۲: سیاه منصور سفلی و سیاه منصور علیا جزو دهات دهگانه دهستان مزارعی است.

۴. رک: آثار المعجم، ص ۳۶۵.

۵. (خبر، شهری وسط است بزرگتر از کوار، هوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غله بوم و میوه‌های سردسیری و گرمسیری همه در او باشد و نیکو بود و قلعه محکم دارد و آن را (نیرخدا) خوانند و در او نخجیر کوهی و دشتی، فراوان بود.) نزهة القلوب، ص ۱۱۶ - آثار المعجم، ص ۱۷. و رک: اقلیم پارس،

سید محمد تقی مصطفوی ص ۸۶ و ۳۵۷ و (شهرستان جهرم) ص ۲۲۰ یبعد.

گرمی مایل به اعتدال، درختان سردسیری و گرمسیری در هر باغش فراوان، خرما و شلیل بهتر از انبه هند و گیلاس آذربایجان، به و نارنجش خوبتر از ترنج بغداد و سیب خراسان،

حدائقش زده پهلو به هشت باغ بهشت ز گونه گونه فواکه ز گونه گونه ثمار

فصل خریف و زمستان و بهارش ضرب المثل است. شیخ نظامی (رحمة الله علیه) فرموده است:

شمال انگیخته هر سو خسروشی	زده بر گاو چشمش پیل گوشی
زمین نطع شقایق پوش گشته	چمن پر مهد سرزنگوش گشته
سهی سرو از چمن فامت کشیده	ز عشقش لاله پیراهن دریده
بنفشه تاب زلف افکنده بر دوش	گشاده باد نسرين را بناگوش
هوا بر سبزه گوهرها گسته	ز سرد را به سروارید بسته
ز هر شاخی شکفته نوبهاری	گرفته هر گلی بر کف نثاری
نوای بلبل و آواز دراج	شکيب عاشقان را کرده تاراج

شکار این بلوک، بز و پازن، قوچ و بیش کوهی و کبک و تیهو و دراج و بلدرچین و در فصل پائیز هوبره و چاقرق و برای آنکه جلگای آن تنگ و سنگلاخ است، آهو یافت نشود، زراعتش بیشتر شلتوک، آیش از رودخانه کوار و چشمه سار است، هیچ قریه ای، بی باغ از درختان سردسیری و گرمسیری نباشد، بازار زمستانه شیراز، گرم از میوه های گوناگون خفر است و مردمان بزرگ از خفر برخاسته است مانند:

اعلم علماء زمان: مولانا شمس الدین محمد علامه خفری، همت را بر افاده علوم گماشت و به اندک زمانی سرآمد فضلا گردید، در کتاب (وضات الجنان نوشته است: جناب مولانا از اعظام تلامذه سید المدققین، صدر الحکماء المحققین، امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی بود، چون اعلی حضرت شاهنشاه مصطفوی نسب، صفوی حسب؛ شاه اسماعیل اول، طاب ثراه، ممالک ایران را از خار و خس بیگانگان پیراست، حکم فرمود که خطبه خوانان بر سنایر مسلمانان تولی به آل پیغمبر (ص) و تبراً از خلفای ناحق و تابعین آنها را بخوانند و چون خطیب در مسجد جامع عتیق شیراز، خطبه را به آن منوال بخواند، داماد علامه خفری که متعصب در مذهب خود بود با کمال فزع از مسجد درآمد، خدمت مولانا رسیده، واقعه را بگفت و جناب مولانا در جواب او فرمود این جماعت از اجلاف عرب بودند اگر تو هم تبری کنی دور نباشد.

باز در این کتاب نوشته است: به فرمان شاه اسماعیل، علمای سنت و جماعت را از قنوا و مسئله گوئی باز داشته، در هر بلدی عالمی اثنی عشری گماشتند و علامه خفری که مذهب اثنی عشری را تازه قبول کرده بود و از مسائل اثنی عشری اطلاعی نداشت، در شهر کاشان رحل اقامت انداخت و مردمان کاشان مسائل مذهبی را از او پرسیده، جوابی بر طبق سلیقه و عقل سلیم خود می داد و چون جناب مجتهد الزمانی شیخ علی کرکی جبل عاملی، به کاشان رسید،

از مسائل و جوابهای مولانا مطلع گشته، همه را یا مطابق با فتاوی علماء شیعه یا جانب اقوی از مواضع خلاف یافت و مولانا را تحسین فرمود و این مقالات اقوی دلیلی است بر صحت قاعده حسن و قبح عقلیین.

و از مصنفات علامه خفزی کتاب *هتھی الاددک* [است] که در برابر کتاب *نهایة الاددک* علامه شیرازی، تصنیف فرموده و کتاب شرح *تذکره خاتم المحکما* خواجه نصیرالدین طوسی (علیه الرحمه) و نام آن شرح را «تکمله» فرموده و رساله در حل *مالاینحل* و حاشیه بر اوایل شرح *تجرید ملاءلی* و بر الهیات آن شرح و حاشیه بر اوایل شرح *حکمة العین*، و در سال ۹۳۰ و اند وفات یافت.

و از آثار قدیمه در این بلوک^۱: بقعه قبر حضرت جاماسب حکیم است در پهلوی مشرقی قریه «کراده» یک فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر خفر، عمارتی چارگوشه، بی روزنه و درگاه از سنگ تراش و گچ به ارتفاع ۵ ذرع یا کمتر و درازی هر ضلعی از آن ۶ ذرع یا بیشتر بر قبر جاماسب ساخته اند و معلوم می شود که این عمارت بی رخنه و درگاه در زمان مسلمانان بر آن قبر ساخته اند و بر سنگها در دوره بالای آن عمارت به خطی که میانه ثلث و کوفی است نوشته اند^۲:

استعمر طلبا لجزیل الثواب و اتقن آمنا من الیم العقاب فی زمن الملك العادل: المجد لمسلوك الاسلام، الفخر لسلاطین العجم، صاحب السیف والقلم، غیاث الحق والدنیا والدین کیخسرو زیدت^۳ معدلته حسام الملك حسن الدماوندی تقبل الله منه الحسنات و یعفو عنه السيئات، العمارة التي كانت منسوبة الى الحكيم قديم الحكماء المحققين الخسروانيين الواقعه فی قرية خاو من ولاية خفر. زیاده بر این ناخوانده^۴ بماند.

در فارس مشهور است هر فرمانروائی از برابر این قبر بگذرد و از اسب پیاده نگردد در آن سال از فرمانروائی معزول گردد و حضرت اشرف والا حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله فرمودند من این تجربه را کرده، پیاده نگشته، در سال ۱۲۵۸ از آنجا گذشتم و در همان نزدیکی از ایالت فارس معزول شدم.

و ضابطی این بلوک از زمان قدیم یا سلسله سادات حسینی خفزی بود، برای نفاقی که فیما بین آنها افتاد، املاک خود را فروخته در راه دشمنی با یکدیگر و تمنای حکومت، خرج نموده، پس از دست تنگی، حکومت را بدرود کرده، به کدخدائی دهات راضی شدند و پس از اندکی از کدخدائی افتاده به رعیتی راضی شده اند و از آنها میرزا فضل الله باب ناری باقیمانده است:

ستیزه به جائی رساند سخن که ویران کند خانه های کهن

۱. رک: اقلیم پارس، ص ۸۶، آثار المعجم، ص ۱۹۰.

۲. رک: اقلیم پارس ص ۳۵۸ بعد در مورد بنای تاریخی معروف به بقعه خلیفه در خفر.

۳. در متن: (زید).

۴. در متن: (یعف).

۵. در متن: (ناخوانده).

و قصبه این بلوک را نیز «خفر» گویند، ۱۸ فرسخ از شیراز دور است و عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است و شماره خانه‌های آن نزدیک به ۱۰۰۰ خانه است و کلانتر آن بلوک ملاعبه خانه کهدانی پسر ملا محمد علی است و «خانه کهدان» ه برابر بلکه بیشتر از شهر خفر بزرگتر است و تمام اسلاك بلوک خفر، ملک اهالی شیراز گشته است جز «خانه کهدان». و دهات خفر بر این وجه است:

- آب سرد: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
 آبادشاپور: به مسافت کمی مغربی شهر خفر است.
 آسمان گرد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 اسماعیل آباد: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
 اشکوری: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
 باب نار: به مسافت کمی مشرقی شهر خفر است.
 بادامچه: ۳ فرسخ مشرقی شهر خفر است.
 بادگان: ۶ فرسخ ونیم جنوبی شهر خفر است.
 باروس: ۷ فرسخ جنوبی شهر خفر است.
 باغ کبیر: ۶ فرسخ جنوبی شهر خفر است.
 بالاشهر: فرسخی مغربی شهر خفر است.
 برایجان: ۳ فرسخ مغربی شهر خفر است.
 بیر: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 تادوان: ۴ فرسخ سیانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 چرک: ۳ فرسخ مشرقی شهر خفر است.
 جزه: نیم فرسخ کمتر، جنوبی شهر خفر است.
 جلال آباد: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی شهر خفر است.
 خالتر: ۴ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 خانه کهدان یا خانه کادان: یک فرسخ ونیم مشرقی شهر خفر است.
 راهکان: ۶ فرسخ [و] نیم جنوبی شهر خفر است.
 زرجان: یک فرسخ ونیم سیانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۸: ۵۱ ده را جزو خفر ضبط کرده است.

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۸: (آب انار).

۳. (به مسافت سه فرسنگی (خفر) واقع می‌باشد در آنجا تنگی است میان دو کوه که چندان بهم فاصله ندارد و در آن تنگ از دو طرف به ردیف خانه‌های بزرگ و غرفه‌ها در سنگ نقر شده از پائین که به بالا نظر افکنند محل تماشا است و چون در آن غرف پا نهند مقام حیرت، تمام دخمه بوده که اسوات را در آن می‌گذاردند و خطوطی در آنها دیده نمی‌شود یکی از دخمه‌ها بسیار وسیع و گشاده است و مثل بازار طولانی، جز به مدد چراغ در آن نتوان گردش نمود و بعضی بر آنند که انتهایش دیده نشده است، زیرا بسی هولناک و بیم هلاک است می‌نماید که آن دخمه‌ها قبور سلاطین باشد) آثار المعجم، ص ۴۱۳.

۴. جزه: (گزه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۸.

زیتون: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 شرقی: ۲ فرسخ کمتر، میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 شهر خفر: همان قصبه این بلوک است.
 صغاده: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 طاحونه: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 عابدآباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
 علی آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.
 غربی: یک فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 فشان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 قالینی: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 قلعه گوکان: ۶ فرسخ کمتر، جنوبی شهر خفر است.
 کته: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 کراده: فرسخی میانه جنوب و مغرب شهر خفر است.
 کرفت: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
 گل برنجی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 گنگ: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
 گوکان: نام ناحیه جنوبی خفر است و ده در اوست: باروس، باغ کبیر، بادگان، راهکان، قلعه گوکان.

محمودآباد: ۳ فرسخ بیشتر مغربی شهر خفر است.
 مزرعه مورد: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
 نعمت آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.

بلوک خفرک

اکنون جزء بلوک مرودشت است.

[۲۲] - بلوک خنج

از گرمسیرات فارس است، در جانب جنوبی شیراز، درازی آن از قریه «بگرد» تا «کورده» ۱۵ فرسخ، پهنای آن از «تنگ باد» تا «چاه پینا» ۹ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به لارستان و نواحی بلوک بیدشهر و از سمت شمال باز به نواحی بیدشهر و بلوک افزر و نواحی بلوک اریعه و از مغرب به بلوک گله دار و از جنوب به بلوک اسیر و علامرودشت. شکارش بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و بلدرچین و در یک ناحیه این بلوک که «جرمشت» گویند مرغ دراج فراوان است. کشت این بلوک گندم و جو دیمی و فاریابی و تنباکو و پنبه و کنجد و در ناحیه «جرمشت»، شلتوک و در سال افغانی برای اتحاد مذاهب اهالی این بلوک با افغانان در خرابی شهر شیراز کوششها نمودند و بعد از استیلای نادرشاه

۱. رک: نزهة القلوب، ص ۱۸۶. آثار المعجم، ص ۴۱۵. جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳. و (لارستان کهن) تالیف احمد اقتداری، ص ۱۲۰.

به‌سزای خود رسیدند و در زمان قدیم شهری معمور و دهاتی آباد و نخلستانها و باغها داشته و اکنون بی‌رونق و خراب افتاده است و ضابطی این بلوک سالهاست با خوانین ایل قشقائی است. آب این بلوک در ناحیه «جرسشت» از رودخانه افزراست و در سایر نواحی آن از گاوپناه و باران. و نام قصبه این بلوک در اصل «خنک» به‌ضم خاء و سکون نون و کاف فارسی بوده یعنی گوشه بیخوله و بعد از تصرف عربی، کاف مبدل به جیم گشته آنرا «خنج» گویند، نزدیک به ۶ فرسخ از شیراز دور است. در قدیم نزدیک به ۶۰۰۰ خانه داشت و لوازم شهری از مساجد و بازار و کاروانسرا و مدرسه و حمام و عمارات خیریه در او فراوان بوده که آثار آنها پیداست، صحن مسجد جامعش وسیع، طاقهای اطراف و شبستانش را از سنگ تراش و گچ ساخته، هنوز بر نیمه‌آبادی باقی است و دو مناره بسیار بلند در دو جانبش مانده، شاید پنجاه هزار تومان تقد این زمان به‌خرج این مسجد رفته است. چندین مناره دیگر از آجر و گچ در کناره سایر مساجد و مدارس باقی است. آب خوردن این شهر از آب انبارها که از آب باران پر شود و شماره خانه‌های شهر خنج در این زمان به ۳۰۰۰ در ب خانه نمی‌رسد. عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۵۷ دقیقه، طول آن از رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۳ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است.

و چندین نفر از علما و مشایخ از شهر خنج برخاسته‌اند مانند:

علامه زمان و نادره دوران حکیم افضل‌الدین محمد بن نامار بن عبدالملک خنجی شرحی که بر کتاب قانون شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا (علیه‌الرحمه) نوشته است، تاکنون در میانه حکما و فضیلا اطبا مشهور و باقی است و در حدود سال ۵۰۰ و آند، زمان تألیف شرح خنجی بر قانون است. و مانند:

قاضی زین‌الدین علی بن روزبهان خنجی: در کتاب مزادات شیراز در شرح حال او نوشته است: قدوه ارباب علم و تقوی و اسوه اصحاب درس و فتوی، قاضی زین‌الدین علی بن روزبهان خنجی، جمع نمود میانه مشروع و منقول و تصنیف نمود در فروع و اصول و از تصنیفات اوست: کتاب معتبر در شرح مختصر اصول ابن‌حاجب و کتابهای دیگر و در سال ۷۰۷ در شیراز وفات یافت و در مدرسه شاهی مدفون گردید. و مانند:

شیخ اویس بن عبدالله خنجی: در کتاب مزادات شیراز، نوشته است^۱، قدوه عباد و اسوه زهاد بود در ایام ریاضت خود ۴ روز هیچ نخورد و نیاشامید و به خواب نرفت و محتاج به وضو نشد و در سال ۷۹۰ در شیراز بمرد.^۲ و دهات توابع خنج بر این وجه است:^۳
 آب: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 آشنا: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

۱. در متن: (نامار) رك: (لارستان کهن) ص ۱۳۷: (نامور) و ص ۱۵۶ همان کتاب.

۲. در متن: (این).

۳. رك: مزارات شیراز، ص ۱۲۱، هزار مزار ص ۳۱۶.

۴. برای اطلاع بیشتر از بزرگان خنج رجوع شود به (لارستان کهن) ص ۱۳۵ تا ۲۰۵.

۵. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۰ آمده است که خنج دارای ۴۳ قریه است که ۱۲ قریه آن کوهستانی و بقیه در جلگه واقع شده.

امین آباد: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 باغان: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.
 باغ بیشه: ۱۰ فرسخ میانه شمال و جنوب «خنج» است.
 پدو: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 بگرد^۱: ۲ فرسخ ونیم مشرقی «خنج» است.
 بیخو^۲: ۱ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «خنج» است.
 تخته: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 تنگ باد: ۷ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 چاه طوس^۳: ۴ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «خنج» است.
 چاه مینا: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.
 گرمشت^۴: نام ناحیه‌ای است میانه شمال و مغرب «خنج» مشتمل بر امین آباد و پدو و فرح آباد و کورده.

چم کبکاب^۵: ۲ فرسخ ونیم میانه خنج است!
 جهله: ۶ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 حماسی: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «خنج» است.
 خنج: همان قصبه «خنج» است.
 ده نو: ۱ فرسخ مشرق «خنج» است.
 سه ده: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «خنج» است.
 شهرستان: ۳ فرسخ کمتر، مشرقی «خنج» است.
 فرخ آباد: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 کورده: ۱۴ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 کهنو: ۳ فرسخ مغرب «خنج» است.
 لاغر: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 مز: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خنج» است.
 مکو^۶: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 نعلو: ۲ فرسخ ونیم مغرب «خنج» است.
 هفتوان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

۱. (بگرد): کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 ۲. (بیخو): کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 ۳. (چاطوس): کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 ۴. (گرمشت): کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 ۵. چنین است در متن، ضمناً در فرهنگ جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۴ (چم کوکو).
 ۶. (مکو): کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.

[۲۳] - بلوک خواجه^۱

بلوک کوچکی است در جانب جنوب شیراز، درازی آن از «مرادآباد» تا «دارنجان‌لو»
 ۴ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «موک» تا قریه «سریزه کان» ۴ فرسخ.
 محدود است از جانب مشرق به بلوک خفر و از سمت شمال به بلوک کوار و سیاخ و
 از طرف مغرب به بلوک کوه مرشکفت و از جنوب به فیروزآباد و میمند.
 شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و گاهی دراج یافت شود،
 هوایی در کمال اعتدال دارد. زراعتش: گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه
 هنیفقان، از میان این بلوک گذشته به فیروزآباد، رود.

قصبه این بلوک «زنجیران» است. نزدیک به ۱۰۰۰ درج خانه است و ۱۴ فرسخ از
 شیراز دور افتاده با آنکه انواع درختان سردسیری و انار و انجیر در این بلوک به خوبی به عمل
 آید، از بی‌اهتماسی اهل آن، باغی که قابل نوشتن باشد، ندارد و این بلوک مشتمل است بر
 پانزده ده آباد:^۲

ابراهیم آباد: یک فرسخ در جانب جنوب «زنجیران» است.

اسماعیل آباد: فرسخی جنوبی «زنجیران» است.

پاوربان^۳: نیم فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «زنجیران» است.

برزگان: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «زنجیران» است.

جوه کان^۴: نیم فرسخ بیشتر میانه مشرق و جنوب «زنجیران» است.

دارنجان‌لو^۵: ۲ فرسخ بیشتر میانه مغرب و شمال «زنجیران» است.

زنجیران: همان قصبه خواجه است.

سریزه کان^۶: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «زنجیران» است.

سفیدرود^۷: به مسافت کمی میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

کنده رود: فرسخی مشرقی «زنجیران» است.

کوشک قاسم: نیم فرسخ جنوب «زنجیران» است.

مرادآباد: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «زنجیران» است.

موک: یک فرسخ و نیم بیشتر شمالی «زنجیران» است.

مهکوه^۸: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

هنیفقان: فرسخی میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

۱. آثارالعجم، ص ۱۲۵: (دوازده فرسنگ و نیم از شیراز دور مایل به سمت جنوب، آبش از رودخانه).

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور از ۱۶ ده نام برده شده.

۳. (پاوربان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴. (جوکان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.

۵. (دارنجان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.

۶. (سریزگان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.

۷. (سفیدرود): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.

۸. (مهکویه سفلی، مهکویه علیا): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.

[۲۴] - بلوک خورموج^۱

ناحیه‌ای از دشتستان است.

[۲۵] - بلوک خیر

ناحیه‌ای از اصطهبانات است.

[۲۶] - بلوک داراب^۲

کلمه «دار» در لغت عجم به معنی «پرورنده» است، پس داراب یعنی پرورنده آب^۳ و این بلوک را به این نام گفته‌اند برای فراوانی چشمه‌های آب گوارا و رودخانه‌های بسیار و این بلوک را دارابجرد که در اصل داراب گرد است بیز گویند برای آنکه در شاهنامه فرموده است این شهر را داراب کیانی پسر بهمن که هم مادرش دختر بهمن بود، بساخت و گرد به معنی «شهر» باشد و «جرد» معرب آن است و چون همای دختر بهمن داراب را یزاد در صندوقش گذاشت [و] بر روی آب فرات روانه‌اش داشت و به این جهت او را داراب گفتند و این بلوک از گرمسیرات فارس است میانه مشرق و جنوب شیراز، درازی آن از «لای زنگو» تا «دبران» ۱۷ فرسخ، پهنای آن از «علی‌آباد بختاجرد» تا «گرم‌آباد خسو» ۸ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به بلوک سبعه و از شمال به بلوک نیریز و اصطهبانات و از مغرب به بلوک فسا و نواحی جهرم و از جانب جنوب به نواحی لارستان.

شکار داراب، بز و پازن پازهری و قوچ و میش کوهی و آهو و خوک داراب بیشتر از جاهای دیگر فارس باشد و کبک و تیهو و دراج و قمری و بلدرچین و در زستان هوبره و چاخرق و مرغابی.

کشت و زرعش، گندم و جو و باقلا و خشخاش و شلتوک و پنبه و کنجد و ذرت و تنباکو و نخود و ماش، آب این بلوک از چهار رودخانه کوچک است که هر یکی را آب رودی گویند و هر یک چندین ده و مزرعه را آب دهد و آب همه آب رودها، شیرین و گواراست؛ اول: آب رود «رودبار» است که چشمه آن از «ایج» اصطهبانات برخاسته، از «تنگ شهباز» گذشته داخل جلگه داراب گردد.

۱. رک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۱۰.

۲. در حدود العالم، ص ۱۳۴: (داراگرد): شهری است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوایی بد و از وی سویی خیزد که به همه جهان جانی دیگر نبود و اندر نواحی وی کوههاست از نمک سپید و سرخ و زرد و هر رنگی و از او خوانها کنند...) در شاهنامه فردوسی، ج ۹، ص ۳۷۴، چاپ مسکو، بنای این شهر به داراب نسبت داده شده است. و چنین است در بلعمی، (ص ۸۲، چاپ مشکور)، و مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۹، و غرر اخبار بلوک الفرس، ترجمه هدایت، ص ۱۸۴، فارسنامه ابن بلخی، ص ۵۵، و نزهة القلوب، ص ۱۳۹ و ۱۲۴.

۳. مرحوم بهار درباره این وجه تسمیه می‌نویسد: (شهرت دارابجرد که تصور شده است از لفظ (دارآب) و (گرد) مشتق است ناصواب است چه آن نام در اصل (دارابادگرد) است که بعدها (دارابگرد) و (دارابجرد) شده است. (بهار و ادب فارسی، ص ۲۲۴).

دویم: آب رود شاه‌یجان است که از چشمه شاه‌یجان و چشمه گلایی داراب برخاسته است.

سیم: آب [رود] فسارود مارود^۱ است، از چندین چشمه در حوالی ماده‌وان داراب برخاسته است.

چهارم: آب‌رود هشی است، از چشمه نقش‌رستم برخاسته است. و این چهار آب‌رود، نواحی داراب را آب داده، در تنگ خسو یکجا گشته، آنرا آبرود خسو گویند که ناحیه خسوی داراب را آب دهد، هوای تابستان و آخر بهارش با آنکه گرم است، درختان سردسیری جز درخت گردو را نیکو پروراند نخل و نارنج و لیمو و ترنج و انار ملس و انگور و انجیر سفیدش، در خوبی ضرب‌المثل است، بساتینش در خزان و زمستان و بهار:

پراز میوه و سبزه و آب و گل
هوا در لطافت در او بشک‌بیز
برآورده آواز سرغان دهل
زمین از نداوت در او چشمه‌خیز

سنوچهری^۲:

بنگر به ترنج ای عجیبی دار^۳ که چون است
زرد است و سپید است و سپیدیش فزون است
چون سیم درون است و چو دینار برون است
نارنج چو دو کفه سیمین [تسرازو]
آکنده به کافور و گلاب خوش لؤلؤ
با زر بهم باز نهاده لب هر دو

در جلگه داراب، مرغزار و چمنهای نیکو باشد که در زمستان و تابستان سبز و خرم بماند، گله و ربه این بلوک همیشه برسبزه چریده و چمیده‌اند، زمین کشتش نمناک است، خصوصاً در سالهای تر، و ازین است که بزرگان فارس گفته‌اند عمل داراب برخلاف همه فارس است که در سال تر محصولش از نمناکی زمین، ضایع شود و در خشک‌سال بخوبی پروراند.

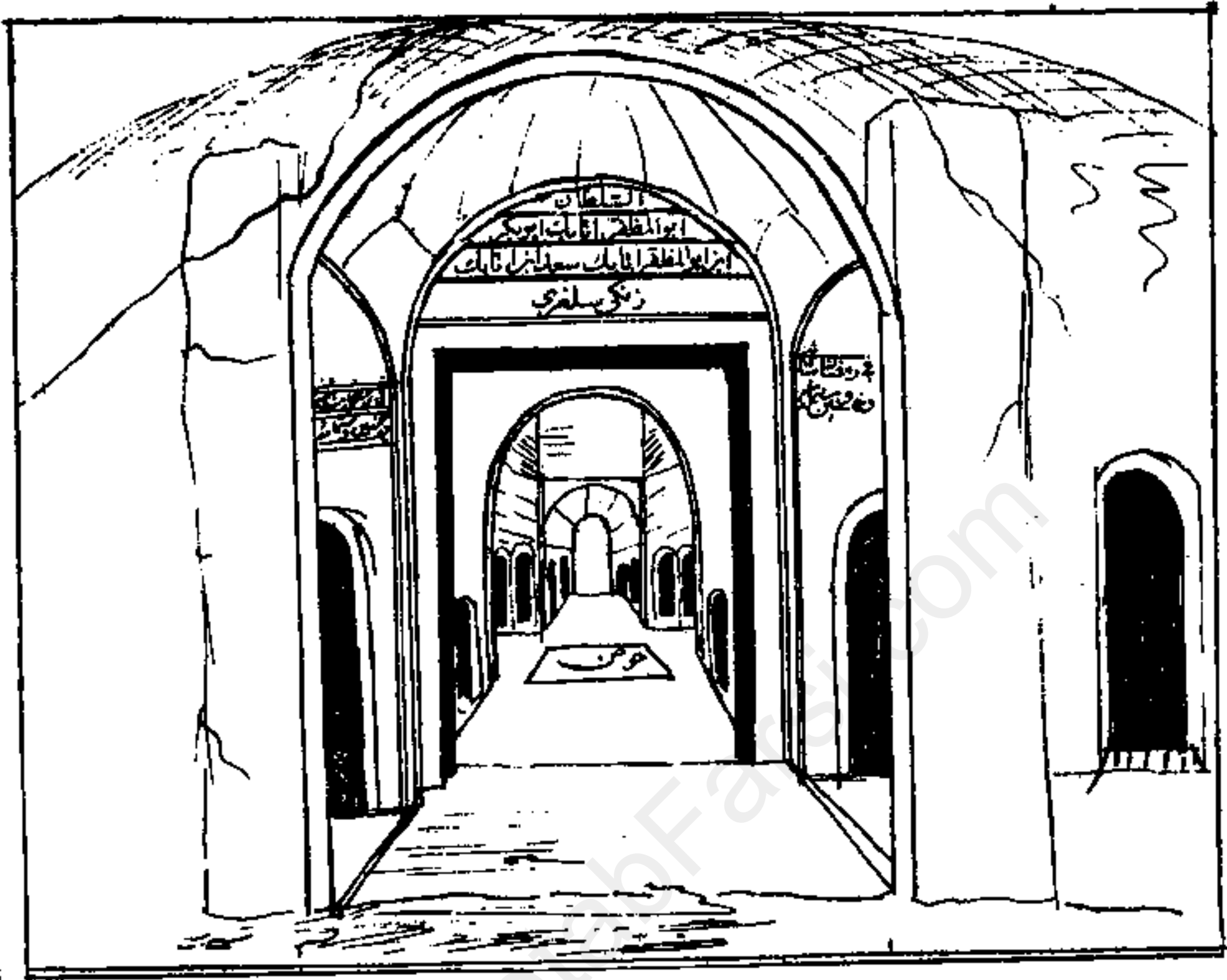
و از غرائب داراب آنکه، ۴ فرسخی مشرقی شهر داراب، سینۀ کوه پهنه را به بلندی پنج‌شش ذرع از زمین تراشیده و چندین صورت آدمی را از سنگ درآورده‌اند که از تناسب اعضاء و خوبی حجاری آن عقل حیران است و چشمه‌ای که نزدیک به ده سنگ آسیاب‌گردان

۱. در متن: (مارود)، که این نام نباید بدین صورت درست باشد و مسلماً کاتب در ثبت آن اشتباه کرده است زیرا وقتی میرزا حسن در ذکر رودخانه‌های فارس سخن می‌راند این چهار رود را چنین برمی‌شمارد: (رودخانه رودبال یا رودبار داراب، آبرود شاه‌یجان داراب و آبرود فسارود داراب و آبرود هشی داراب).

۲. رک: دیوان سنوچهری، چاپ دبیر سیاقی، ص ۱۴۸.

۳. در متن: (وار).

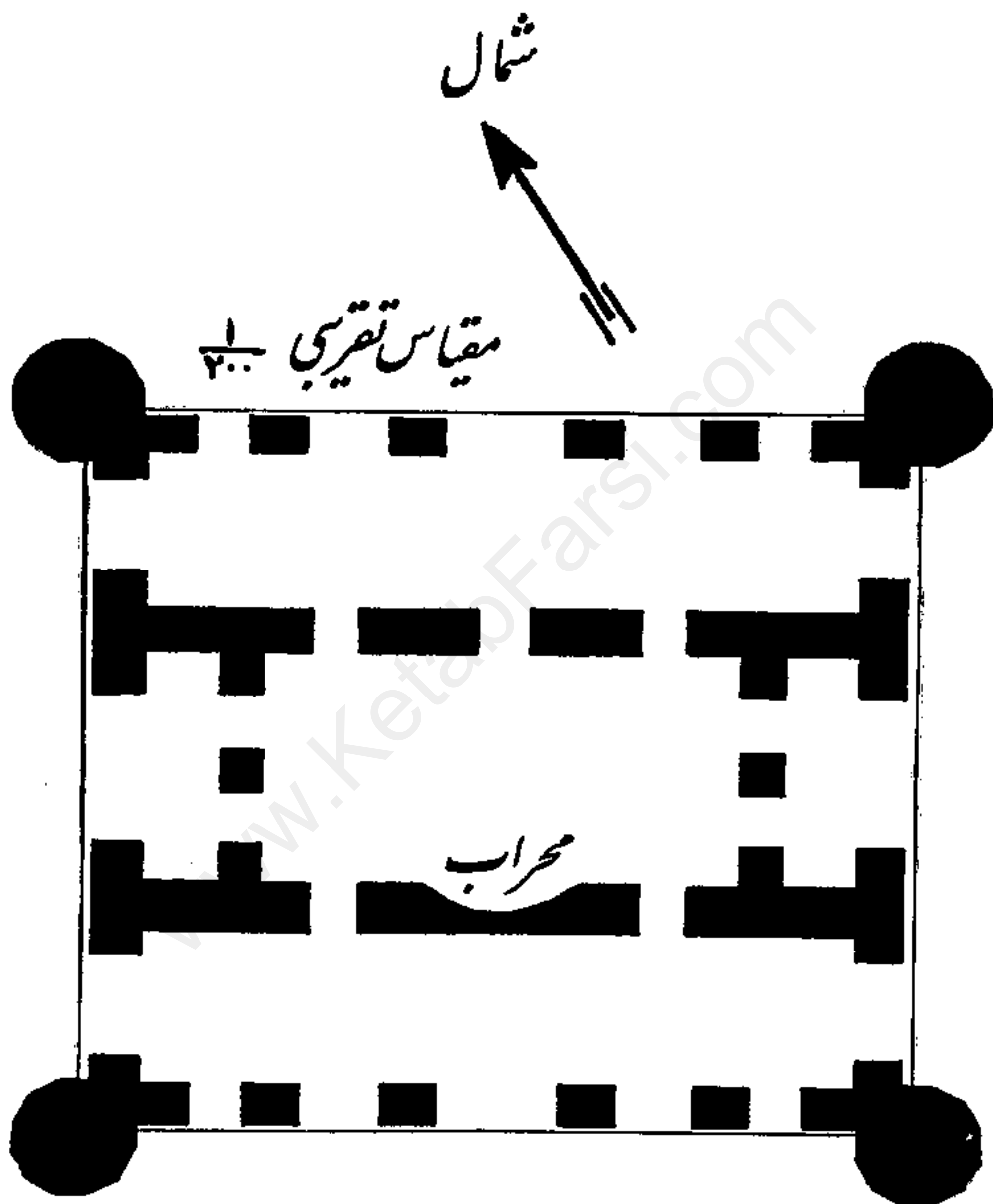
۴. در پائین کلمه معنی برآزده آمده است: (یعنی آجوده).



صورت مسجد سنکی داراب



صورت‌های کمانی مشهور به نقش رستم در دامنه کوه یهنة داراب



نقشه مسجد جامع داراب ترسیم آقای سامی از کتاب اقلیم پارس

آب دهد از زیر پای این صورتها، جاری است.^۱ و دیگر از غرائب داراب، خانه‌ای است سرپوشیده^۲، ۲ فرسخ کمتر مشرقی شهر داراب. سینه کوهی را چسبیده به زمین تراشیده و درگاه بزرگی فلکی و خانه که درازی داخلی آن نزدیک به ده دوازده ذرع درازا و به این اندازه پهنا و شش هفت ذرع بلندی، از این کوه درآورده و چندین ستون سنگی که سر آنها به سقف خانه و پای آنها به صحن خانه چسبیده، درآورده و میان سقف این خانه را برای روشنائی سوراخ



دهانه طرف شمال غربی ایوان جانب جنوب غربی مسجد جامع داراب

کرده‌اند و این خانه پیش از مسلمانی اهل فارس، یا بتکده یا عبادت‌خانه مجوس بود و بعد از

۱. (این نقوش در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی داراب... در کوه پهنه به ارتفاع ۵ متر از زمین در سنگ منقور و به نام نقش شاهپور در محل مشهور و از آثار برجسته دوره ساسانی است و در این نقش پیروزی شاهپور اول ساسانی بر والرین امپراتور روم نشان داده می‌شود و در زیر آن دریاچه کوچکی است که سرچشمه آبهای دهستان هشیوار می‌باشد). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۹ و اقلیم فارس، ص ۹۱.

۲. مشهور به مسجد سنگی در ۶ کیلومتری مشرق داراب ۱۲ متر طول و عرض ۷ متر ارتفاع دارد. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۹.

استیلای دولت اسلام، این خانه را مسجد مسلمانی نمودند و محرابی روی به قبله برای آن، باز از سنگ درآوردند و درکناره محراب به خط ثلث نوشته: به فرمان پادشاه زمان، اتابک ابوالمظفر ابوبکر بن اتابک سعد بن زنگی سلغری در ماه رمضان سال ۶۵۴ این محراب ساخته و این خط، پرداخته گردید.



دو طرف ضلع جنوب غربی مسجد جامع داراب که مشتمل بر ایوان سراسری با سقف کوتاهتر از سقف شبستان است - (مناره گوشه جنوبی مسجد - طرف راست - در حدود صد سال پیش از نو ساخته شده جنبه هنری آن محفوظ نمانده است، مناره گوشه غربی - جانب چپ - بوضع اصلی پایدار و پدیدار است).

در کتاب تاریخ نوشته اند: داراب پسر بهمن پسر اسفندیار، پسر گشتاسب، شاهنشاه ممالک ایران در میان جاگاه بلوک داراب، دایره ای که دوره آن نزدیک به فرسخی بود پرگار برکشید و بر آن دایره، باروئی نهاده، شهری به نام خود ساخته، آنرا داراب گرد نام نهاد؛ چنانکه حکیم فردوسی علیه الرحمه فرموده است:

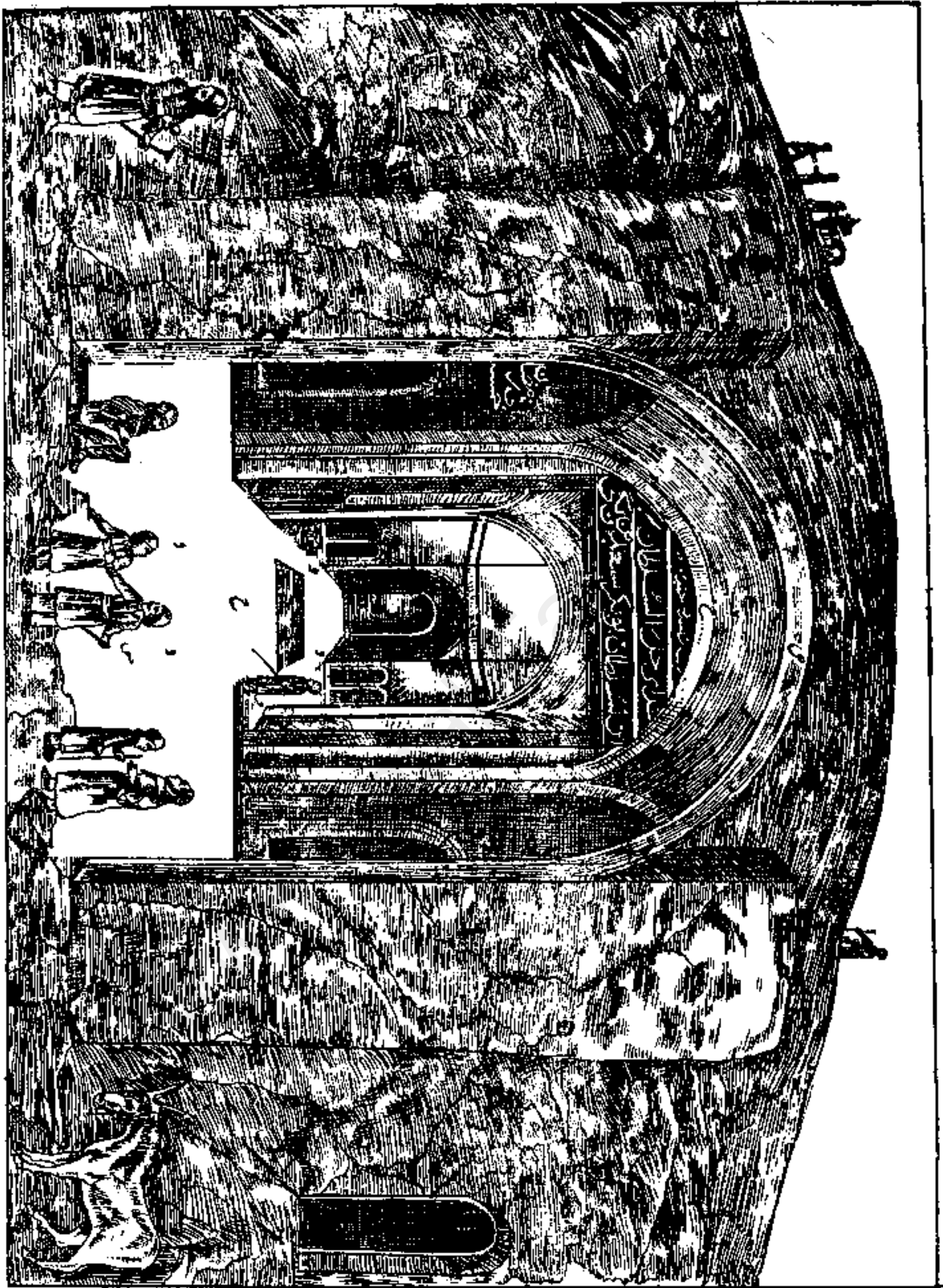
چو دیوار شهر اندر آورد گرد ز هر پیشه ای کارگر خواستند
 و را نام کردند «داراب گرد»^۱ همه شهر از ایشان بیاراستند

و خندق برگرد این شهر کنده اند [و] تا کنون که سال به ۳۰۴ رسیده، بیشتر^۲ این خندق باقی و پر از آب است و درکناره مغربی این خندق مزار حضرت دحیه کلبی^۳ (رض) است که

۱. رک: شاهنامه فردوسی، ج ۶، ص ۳۷۴، بیت ۲۲ بعد، چاپ مسکو.

۲. در متن: (بیشتر و).

۳. متولد در حدود ۴۵ هجری برابر با ۶۶۵ میلادی از صحابه حضرت رسول که به فرستادگی نزد قیصر روم رفت و تاجری توانگر بود و در نبردهای یرموک و شام فرماندهی و مقامی شایسته داشت. (المنجد-اعلام). درباره قلعه دحیه، رجوع شود به اقلیم پارس، ص ۹۱. در محل به (دحیا) مشهور است.



مسجد جامع داراب، نقاشی از فرست شهرآزی



نقش شاهپور داراب، نقاشی از فرضت شیرازی

از بزرگان صحابه حضرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه وآله بود و گنبدی بر این مزار ساخته اند و تا کنون زیارتگاه آن سامان است. در زبانها مشهور است که جناب دحیه از جانب حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب (ع) حاکم نواحی داراب بود و در کتاب *دوضه الصفا* نوشته است که بعد از قرار مصالحه حضرت امام حسن با معاویه بن ابی سفیان، به معاویه گفتند باید در سالی دینار از بیت المال و خراج داراب و فسا را به حضرت امام حسن دهی تا عقد بیعت با تو محکم گردد، معاویه قبول نمود و بعد از حصول بیعت با معاویه، حضرت امام حسن خراج داراب و فسا را نخواست و مداخلتی در امور داراب نفرمود و نگارنده *فارسنامه ناصری* گوید: شاید حکومت جناب دحیه از جانب حضرت امام حسن بعد از رحلت حضرت امیرالمؤمنین و قبل از مصالحه با معاویه باشد.

و این شهر داراب تا زبان استیلای ملوک شهبانکاره که شرح حال آنها در ذیل عنوان شهبانکاره بیاید آباد بود و کم کم در جنگهای پی در پی ویرانه گشت، پس به مسافت فرسخی شمالی این شهر در نزدیک کوه جنوبی، شهری دیگر بنا نهادند و آنرا نیز شهر داراب گفتند که اکنون قصبه این بلوک است و نزدیک به چهل فرسخ از شیراز دور افتاده است، و خانه های آن از خشت خام و گل و چوب ساخته اند و شماره آنها نزدیک [؟] درب خانه است. عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵ دقیقه است، طول آن از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۴۰ درجه و ۳ دقیقه است انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. و در حدود سال ۱۲۵۰ و آنده، آقامیرزا محمد فسائی، قناتی از میانه مغرب و شمال داراب احداث نمود و آب آنرا در هفته ای یک شبانه روز وقف بر محلات داراب فرمود و به این وسیله در تمام خانه های این بلاد، درخت نارنج و لیمو و ترنج و انار و سیب فراوان است که تمام این قصبه باغی از مرکبات به نظر می آید و در صحن خانه ها انواع گل و ریاحین کاشته اند؛

صد هزاران گل شکفته در او	سبزه بیدار و آب خفته در او
هر گلی گونه گونه از رنگی	بوی هر گل رسیده فرسنگی

و حکومت این ناحیه را در سال ۱۲۰۸، خاقان سعید آقامحمدشاه شهید، طاب ثراه به عالی جاه، فخامت اکتناه، مقرب الخاقان، سلاله سادات، میرزا جانی شیرازی مشهور به فسائی، عم حقیقی نگارنده این *فارسنامه* عنایت فرمود و بعد از وفات او به خلف الصدقش میرزا هادی منتقل گردید و مادام زندگانی نایب و ضابط بر او می گماشت و بعد از او به ولد ارجمندش آقامیرزا محمد مشهور به فسائی عنایت گردید و تا سال ۱۲۶۸ در تصرف او باقی بود و در سال ۱۲۷۰ و آنده حکومت نواحی داراب و ایلات خمسه فارس که شرح حال آنها در ذیل عنوان ایلات بیاید به میرزا علی محمدخان قوام الملک عنایت گردید و آن جناب در نزدیکی جانب شمالی شهر داراب قلعه ای ساخته و چندین برج و باروئی محکم بر آن کشیده و داخل آن را به ایوان و تالار و دیوانخانه و اندرون پرداخته، به باغچه های پردرخت و گل های رنگین زینت داده است و در سال ۱۲۸۱ به انجام رسید و در ناحیه فسارود داراب، احداث قناتی نمود و قلعه ای برای آن بنا نموده آنرا «فیض آباد» گفتند و بعد از وفات او حکومت داراب به ارث و استحقاق به خلف الصدقش محمد رضاخان قوام الملک منتقل گردید و تا کنون به حکومت آن باقی است و در سال ۱۳۰۱ احداث قناتی نزدیک شهر داراب جانب شمالی فرموده نام آنرا «خیرآباد»

گذاشته است و آب او را به ۲ فرسخ مشرقی شهر داراب برده است و در قدیم دو آسیاب بر روی یکدیگر که جدول و تنوره‌خانه هر یک را از سنگ درآورده‌اند در پهلوی مسجد سنگی که شرح آن گذشت عاطل و باطل افتاده بود و جدول اولی آنها از سطح پشت‌بام آن مسجد بلندتر است، این آب خیرآباد آن دو آسیاب را گردانیده، اراضی دامنه و حوالی مسجد را زراعت نماید. و از اعیان داراب سلسله جعفرخان دارابی است که در زمان سلاطین زندیه به حکومت نواحی داراب برقرار و صاحب ضیاع و عقار بودند و بازماندگان این سلسله حاجی‌علی‌محمد و ناصرخان و محمدحسن خان و حسین خان و میرزا احمد، نیره‌زادگان جعفرخان دارابی‌اند. و کلاتر داراب زین‌العابدین خان است و از بزرگان داراب، سلسله سادات حسینی اولاد-زادگان میرزافتح علی دارابی که صاحب ضیاع و عقاری لایق بوده، به عزت و احترام معیشت می‌نمودند و باقی‌ماندگان این سلسله میرزا اسماعیل و میرزا علی نواده‌رادگان میرزافتح علی دارابی‌اند.

و از اعیان داراب، سلسله شیخ‌الاسلامی است مانند جناب مستطاب ادیب اریب میرزا محمدعلی شیخ‌الاسلام شاعر «بهار» تخلص، خلف‌الصدق غفران مآب ملا اسحق شیخ‌الاسلام داراب که در بهار جوانی از داراب به شیراز آمده، کسب کمالات نموده از فوا که حدایق علوم جیب و داسنی پر کرده در فنون نظم و نثر قدرت یافته، تخلص خود را «بهار» گفت و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

خال به کنج لب یکی طره مشکفام دو وای به حال مرغ دل دانه یکی و دام دو
جز رخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو

پس از عمری به دستم گرمی دیرینه می‌آید ز ضعف طالع آنهم در شب آدینه می‌آید

خوش بودی آتش غم او گر نمی‌زدی سیل سرشک هر نفس آبی بر آتشم^۱
دانم که عشق او کشدم این عجب که باز دل می‌کشد به الفت آن شوخ دلکشم

و از شعرای متقدمین داراب: مولانا عالمی دارابی است و این چند شعر از اوست:

شرح سوز خود که عمری از تو پنهان داشتم گر نگویم دل و گر گویم زبان می‌سوزدم

داری هوس که غیر برای تو جان دهد آه این چه آرزوست مگر مرده‌ایم ما

و از اجله علمای داراب است: جناب مستطاب، علام فهام شیخ محمدصادق دارابی. سالها در شیراز به نشر علوم و فتاوی مشغول بود و در سال ۱۲۵۰ و اند، در داراب وفات یافت.

۱. (از مریدان حاج محمدحسین شیخ‌زین‌الدین اصفهانی). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۷۶.

۲. و از اوست:

پنداشتم کز آمدنش غم رود زدل همراه غیر آمد و دردم فزود و رفت
(دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۷۶).

و از جمله علمای داراب است: جناب سالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، مستجمع فضائل روحانیین، وارث سواربیت صدیقین، واجد مراتب اهالی کشف و یقین، مطلع انوار، معزن اسرار، کاشف حقایق آخوند ملاصادق دارابی. مادام زندگانی چرب و شیرین دنیا را نهشیده، جز لباس خشن را نپوشید معیشتی از چند درخت لیمو و انار و گندم و جو دیمی که به دست خود کشتی، اگر هدیه‌ای برای او بردند، حواله‌اش به فقرا فرمودی، قائم‌اللیل و صائم. الدهر بودی، اهالی آن سامان، خوارق عادات را از او گویند، در سال ۱۲۹۰ واند با یک‌یک از اهالی شهر داراب وداع نموده، خبر مرگ خود را به آنها بداد و به جانب مکه معظمه شتافتند، بعد از ادای مناسک حج، در مدینه طیبه، به رحمت ایزدی پیوست.

و این بلوک مشتمل است بر ۹۲ ده آباد:

ارم: ۶ فرسخ مشرق شهر داراب است.

بانوج: ۲ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

بختاگرد: فرسخی مغربی شهر داراب است.

برسکان: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

برفدان: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق شهر داراب است و برف تابستانه شهر داراب را از

این ده آورند.

بهاءالدینی: ۲ فرسخ مغربی شهر داراب است.

بهادران: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

بیاده: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

بیزدان: ۳ فرسخ مغربی شهر داراب است.

تاج‌آباد: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

تیزآب: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

چاه سبز: ۸ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

جمسی: فرسخی میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

جوزجان: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

جونان: ۳ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

حسن‌آباد: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

خسوه: نام ناحیه‌ای است جنوبی شهر داراب که ده بزرگ آن را نیز «خسوه» گویند،

فرسخ از شهر داراب دور است.

خفرگنبد: ۴ فرسخ مشرقی شهر داراب است.

خلیل‌آباد: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

خنک‌آب: ۲ فرسخ جنوب و مغرب شهر داراب است.

خیرآباد: ۲ فرسخ مشرقی شهر داراب است و در سال ۱۳۰۰ جناب جلالت‌مساب

محمد رضاخان قوام‌الملک احداث نمود.

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲: ۱۴۴ ده، نام برده شده است.

۲. (خسوه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

- داراب: همان شهر داراب است.
- دبران: ۸ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- دبیران: یک فرسخ و نیم جنوب شهر داراب است.
- دنگان: فرسخی جنوب شهر داراب است.
- دوبان: به مسافت کمی مغرب شهر داراب است.
- دولت آباد: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- دهخیر: ۳ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
- ده کستان: ۳ فرسخ و نیم مغربی شهر داراب است.
- رهیم آباد: ۷ فرسخ بیشتر جنوبی شهر داراب است.
- زرگران: فرسخی بیشتر جنوب شهر داراب است.
- زیراب: ۷ فرسخ بیشتر جنوبی شهر داراب است.
- ساچان^۱: ۷ فرسخ جنوبی شهر داراب است.
- سیاهان: یک فرسخ و نیم مشرقی شهر داراب است.
- شاه علم دار: ۸ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- شاهیجان: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- شمس آباد: ۲ فرسخ و نیم مغربی شهر داراب است.
- شهنان: نیم فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- علی آباد خسو: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- علی آباد دبیران: یک فرسخ و نیم جنوبی شهر داراب است.
- غیائی: نیم فرسخ مغربی شهر داراب است.
- فتح آباد: ۴ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
- فسارود: نام ناحیه مغربی شهر داراب است و ده بزرگ آن «ماده وان» است.
- فیض آباد: ۵ فرسخ مغربی شهر داراب است.
- قلعه بیابان: ۶ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
- قلعه نو: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق شهر داراب است.
- کافظم آباد: فرسخی کمتر جنوبی شهر داراب است.
- کدو^۲: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.
- گوشکان^۳: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- کرم آباد: ۸ فرسخ جنوبی [شهر] داراب است.
- کوچرد^۴: ۳ فرسخ مغربی شهر داراب است.

۱. (ساچون)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. (کدویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

۳. (گوشکان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

۴. در متن: (جرده خرد).

لای زنگوا: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مشرق شهر داراب است.

مادهوان: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

مبارزی: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

مبارك آباد: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

مروویه^۲: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

معادن داراب دهاتی باشد که در کوهستان داراب افتاده است و همه آنها سردسیری و در زمستان برف نشین است و ناحیه آن معادن در جانب شرقی شهر داراب افتاده مانند معدن ارم و معدن برفدان و معدن خفر و گنبد و معدن لای زنگو و معدن نوایگان که هر یک به جای خود نوشته گردید و معیشت اهالی این معادن همه از میوه های تر و خشک سردسیری و مویز و غنچه خشک گل سرخ که حمل هندوستان کنند.

میان ده: ۵ فرسخ ونیم جنوبی شهر داراب است.

نصروان: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

نقلان: ۲ فرسخ ونیم مشرقی شهر داراب است.

نوایگان: ۷ فرسخ مشرقی شهر داراب است.

هربدان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است، «هربد» به نام داماد یزدجرد

آخر پادشاهان ایران است و هربد در صدر دولت اسلام حاکم مملکت فارس بود.

[۲۷] - بلوك دالکی

ناحیه ای از نواحی دشتستان است.

[۲۸] - بلوك دزکرد

بلوك کوچکی است از سردسیرات فارس میانه شمال و مغرب شیراز، درازی آن از قریه «بوکر» تا قریه «چرکس» ۲ فرسخ، پهنای آن از قریه «کوفته» تا قریه «رئیسان» مسافت کمی است و محدود است از جانب مشرق و شمال به سرحد چهاردانگه و از سمت مغرب به نواحی کوه گیلویه و بلوك ممسنی و از طرف جنوب باز به نواحی ممسنی، در تابستان هوایی سرد دارد و از اواخر تابستان و اوائل پائیز در بیشتر از شبها آبهای کم ایستاده، یخ بندد و در سه ماه از سال زمینش از برف پوشیده است و آب این بلوك از رودخانه است، کشت این بلوك، گندم و جو و عدس و نخود است و از بی اهمیتی اهالی آن باغستانی ندارد و قصبه این بلوك را «چرکس» گویند و «چرکس» نام ابلی از بلاد شمالی آذربایجان است و گویا اهل این قریه را ازایل چرکس که اکنون از توابع ممالک روم است آورده در این ده توطن داده اند و اهالی آن هنوز با چشم کبود و موی زرد و سفیدی بدن باقی هستند و قریه چرکس به مسافت ۲۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است.

۱. (لای زنگان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. (مروویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

و ضابطی این بلوک از قدیم تا کنون با خوانین قشقائی بود و هست و توابع آن بر این وجه است:

- بوکر: فرسخی بیشتر جنوبی «چرکس» است.
- چرکس: همان قصبه دزگرد است.
- ده حاجی بهروز: فرسخی جنوبی «چرکس» است.
- رئیسان: فرسخی میانه مغرب و جنوب «چرکس» است.
- شرفی: فرسخی کمتر جنوب «چرکس» است.
- کوفته: نیم فرسخ جنوب «چرکس» است.

[۲۹] - بلوک دشتستان^۱

ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس میانه جنوب و مغرب شیراز. درازی آن از قریه «کلر»^۲ اول ناحیه گناوه تا قریه «منقل» آخر ناحیه خرموج، ۳۷ فرسخ، پهنای آن از قریه «رود فاریاب» کوه کیسگان ناحیه برازجان تا قریه شیف^۳ ناحیه مضافات بوشهر، ۱۸ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به نواحی دشتی و از سمت شمال به بلوک خشت و ماهور میلانی و از جانب مغرب و جنوب به ناحیه لیراوی کوه گیلویه و دریای فارس و شکار دشتستان در تلهای سنگلاخی، قوچ و میش کوهی و در جلگه و کنار دریا آهوست که شکار دیگری جز آهو، آب دریا را نخورد و از ناحیه دالکی تا ناحیه رود حله که رودخانه آب شیرین جاری است، دراج فراوان باشد و تیهو و کبک و کبوتر و بلدرچین و در زمستان هوبره و چاخرق است و وضع شکار کیسه^۴ در ذیل مضافات بندر بوشهر بیاید. هوای دشتستان از ماه نوروز تا آخر میزان گرم است و در پنج ماه دیگر در کمال اعتدال، کشت آن، گندم و جو و عدس دیمی است اگر از ماه قوس تا ماه حوت در هر ماهی یک بار باران بیاید هر یک سن تخم گندم و جو پنجاه من بلکه بیشتر گردد و باران نوروزی را نخواهند که غله اش رسیده باشد و عموم نخلستان دشتستان دیمی است که به آب باران زمستانه قناعت کند و چندین نخلستان هم از آب رودخانه دالکی و خشت فاریابی در کناره این رودخانه باشد و دشتستان را چندین ناحیه است که هر یک را

۱. در متن: (آن).

۲. رجوع شود به کتاب تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۲، ۲۰۱، علی مراد فراشبندی، ۱۳۳۶، شیراز، و آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۹ تا ۲۵۲.

۳. فاضل ارجمند مجید زنگویی معتقد است که باید (کلل) باشد. رک: کلل، جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۹.

۴. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

۵. (و آن بر این وجه است که... جماعتی با طبل و شیپور به جانب جنوبی که بیابان است حرکت کنند و از ازدحام آنها، جانوران این مسافت همه روی به جنوب شوند و هر چه بیشتر روند مسافت باریک تر گردد تا به دو بیست و صد ذرع رسد و تمام جانوران با هم مجتمع گشته حیران بمانند پس مردمان آنچه را خواهند از آهو و شغال و روباه و غیرها شکار کنند...) (مضافات بوشهر در همین کتاب).

کلانتر و ضابطی علیحده^۱ است و هیچیک در اطاعت دیگری نباشند و رعیت هر ناحیه جز بزرگ و بزرگزادگان خود را به بزرگی نخواهند و غریب را بر خود نگمارند و همه بزرگان نواحی دشتستان در اطاعت حاکم بندر بوشهر باشند و سالهاست که بندر بوشهر^۲ قصبه حاکم نشین نواحی دشتستان گشته است، عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۰ درجه و ۵۰ دقیقه، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. چهل و پنج فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است و او را چهار سحله است: محله بهبهانی، محله ده دشتی، محله شنبیدی، محله کازرونی^۳ و شماره خانه های آن از ۱۰۰۰ بگذرد، هوای تابستانش گرم و بسیار تر، که در شبها، برای فراوانی شبنم با گرمی هوا، جز در زیر سقف عریش نتوان خوابید و در این بلده تا نیم فرسخ آب خوردن نه برای آدمی و نه برای دواب، جز آب برکه قوامی که کفایت خوراک یک ماه مردمان بیش نکند، یافت نگردد و طعم آب چاه بوشهر همان آب دریاست و در یک فرسخی بوشهر آبهای شیرین گوارا از چاههای بهمنی فراوان باشد و آب چاههای نیم فرسخی، خاصه حیوانات و مطبخ طعام و خوراک مردمان فرومایه است و جز چند درخت نخل در بندر بوشهر یافت نشود مگر آنکه مردمان صاحب مایه، زمین صحن خانه خود را کنده، خاک شیرین را از خارج آورده، آن گود را پر نموده، به آب شیرین نیم فرسخی، چند درخت نارنج و انار به عمل آورند و چندین مسجد و حمام و کاروانسراهای معتبر در بندر بوشهر ساخته اند و صحن عموم خانه های بوشهر و کوچه ها و بازارها و کاروانسراها بسیار تنگ [است] جز صحن ارگ و چهار برج دیوانی و خانه حاجی عبدالنبی و حاجی بابا صاحب. و عمارات بوشهر از سنگ تراشیده و گچ و مردمان فرومایه به جای گچ، گل را در کار عمارت برند و وضع سنگ تراشی آن به این وجه است که زمین ربع فرسخی بوشهر به اندازه ذرعی یا بیشتر کنده، تخته سنگی که از جلد حیوانات صدفی دریائی که آنرا به عربی ودع و در فارسی گوش ماهی گویند و در چندین هزار سال پیش از این متعجر گشته، که گویا چندین هزاران هزار گوش ماهی را با گل خمیر کرده، پهن نموده، چندین پرده روی پرده گذاشته، تخته سنگهای چندین فرسخی ساخته اند و کلفتی هر پرده ای نیم ذرع بیشتر یا کمتر است و جماعت سنگ تراش با منتیل^۴ و کلند پارچه های نیم ذرع درازا، یک چارک پهن و یک چارک کلفتی را به آسانی جدا کنند و هر یکی از این سنگها به جای ۱۲ آجر رسمی به کار عمارت رود و گاهی آن پارچه سنگها را از این اندازه بیشتر یا کمتر کنند و سه جانب مشرقی و شمالی و مغربی بوشهر را آب دریا فرا گرفته است و جانب جنوبی او را در سال ۱۲۵۹ و [۱۲۵] و [۱۲۵] به فرمان اولیای دولت علیه ایران دامت شوکتها به جای پاروی قدیم آن که خراب شده بود، باروئی از چینه و گل بساختند و چندین برج و یک دروازه برای او قرار دادند و اکنون تمام آنها نزدیک به انهدام است.

۱. در متن: (علاحد).

۲. رک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۳۹ بعد، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۸۱.

۳. فاضل محترم آقای مجید زنگویی نوشته اند: این نام درست نیست و درست آن (محله کوتی) است.

۴. دیلم: سیله ای است آهنی که برای کندن زمین در بنائی بکار میرود. (واژه ها و مثلثای شیرازی و کازرونی، گردآورده مرحوم علی تقی بهروزی، ص ۵۷۹).

و بیاید دانست که بندر بوشهر از شهرهای نو و تازه بلاد فارس است. شیخ ناصرخان ناخداپاشی کشتیهای نادرشاهی در دریای فارس، پسر شیخ مذکور ابومهری از اعراب بر نجد، طرح شهر بوشهر [را] ریخته، در جانب جنوبی، حصاری کشید و سه جانب دیگرش را دریا قرار داد و در سال ۱۱۵۰ و اند آبادی ریشهر را که شرح آن به این نزدیکی بیاید، نقل به بندر بوشهر نمود و شرح غارت بندر بوشهر به دست خوانین دشتستان در سال ۱۲۴۶ و هجوم سپاه دولت بهیه انگلیس در سال ۱۲۵۴ و در سال ۱۲۷۳ در بندر بوشهر، در وقایع این سه سال در گفتار اول این فادنامه ناصری نگاشته گردید. و بعد از وفات شیخ ناصرخان بانی بندر بوشهر خلف‌الصدقش شیخ نصرخان بوشهری بندر بوشهر و مضافات آن و جزیره بحرین را متصرف گردید و سالها باقی بماند و چنانکه در شرح بحرین نگاشته گردید، در سال ۱۴۱۰ طایفه بنی‌عقبه، جزیره بحرین را از تصرفش گرفتند و در حدود سال ۱۴۱۵ وفات یافت و او را سه نفر پسر بود:

شیخ عبدالرسولخان: بعد از وفات والد ماجدش به حکومت بوشهر و مضافات و ناحیه اهرم دشتستان برقرار گردید و در سال ۱۴۲۰ و اند، معزول گشته، مدتی در مدرسه حکیم شیراز، منزوی گردید و حکومت بوشهر به محمدجعفرخان برادر محمدنبیخان وزیر فارسی عنایت شد و بعد از گرفتاری محمدنبیخان، باز حکومت بوشهر به شیخ عبدالرسولخان شفقت گردید و چنانکه در گفتار اول نگاشته شد در سال ۱۴۴۰ در وقت مراجعت از شیراز در منزل دانکی خوانین دشتستانی او را کشتند.

و بعد از او خلف‌الصدقش شیخ نصرخان به جای پدر نشست و گاهی معزول گشته گاهی به حکومت باقی بود و در سال ۱۴۷۰ وفات یافت و حکومت بندر بوشهر از دودمان مشایخ درگذشت.

پسر دوم شیخ نصرخان اول است: شیخ حسین بوشهری، مادام حیات شیخ عبدالرسول رائق و فائق اسود دیوانی بوشهر بود و از او خلفی باقی نماند.
پسر سوم شیخ نصرخان اول است: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه شیخ عبدالله بوشهری بیشتر اوقات در قصبه کازرون توقف داشت.

و شیخ محمدخان و شیخ احمدخان مانند پدر خود در قصبه کازرون توقف دارند و شیخ محمدخان در مراتب شاعری «ایزدی» تخلص نماید و این چند بیت از او ثبت گردید:

گر با وجود عشقت معدوم شد وجودم	هشیار باش کاخر مست از عدم برآید
از بسکه خورده‌ام خون در حسرت لبانت	از خاک من پس از مرگ شاخ بقم برآید
در کویت ایزدی را نبود بجز گدائی	تا ز آستین حسنت دست کرم برآید

و از اعیان بندر بوشهر سلسله مشایخ آل عصفور است. اصل این طایفه از قریه درازی بحرین است.

و جناب مستطاب، صفوت محدثین و قدوه مدرسین، عارف دقایق صحیحه و حسن، ناهج مناهج احادیث و سنن، علامه متمتع شیخ حسن بوشهری آل عصفور مادام حیات در بندر بوشهر به نشر احادیث و احکام شرعی مشغول بود و در سال ۱۴۶۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست.

و از اعیان این سلسله آل عصفور است: جناب مستطاب علامه زمان، نادره دوران، افتخار سلف، شیخ خلف بوشهری. مادام حیات به نشر احادیث و فتاوی اشتغال داشت. رسال ۱۲۷۳ در قریه دالکی به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، جناب مستطاب علامه اوان، فرید زمان، شیخ عبدالعلی بوشهری آل عصفور به جای پدر نشسته، به نشر احادیث و امامت جمعه و جماعت بوشهر، اشتغال دارد، نزدیک به ۸۰ سال از عمرش گذشته است.

و از اعیان این سلسله است: عالی جناب، کمالات اکتساب، فرید زمان و وحید اوان، علام فهام، حاجی شیخ احمد بوشهری آل عصفور به نشر احادیث نبوی و فتاوی مرتضوی اشتغال دارد.

و از اعیان بندر بوشهر است: عالی جناب، قدسی انتساب، وحید عصر و فرید دهر، حاوی فروع و اصول، سلاله السادات مصطفوی حاجی سیدمهدی موسوی. خلف الصدق غفران سآب سید عبدالله، اصل آن جناب از بلده بهبهان است، جد او به بوشهر آمده، رحل اقامت افکنده است.

و از اعیان مشهور بوشهر است: سلسله حاجی محمدعلی صفر، جد اعلای آنها از شهر همدان به بوشهر آمده، توطن نموده، مشغول معاملات تجارتنی گردید و حاجی محمدعلی از درستکاری و راستگوئی و امانتداری، در تجارت عربستان و ایران و هندوستان مشهور آفاق گشته، مرجع اکابر گردید و سالها در بندر «مخا» و «حدیده» و «جده» و «بمبای» رایت تجارت افراشته، تا اقصی بلاد چین و فرنگستان، معاملات کلی می نمود و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت و او را چهار نفر پسر است:

حاجی عبدالنبی تاجر بوشهری به کمالات ظاهری - باطنی آراسته، سفره ضیافتش پهن و کیسه احسانش فراخ، خانه اش منزل غربا و منزلش خازه فقرا بودی، چندین منزل برای مهمان فراهم آورده، هر روزه و شبیه، چاشت و شام را به وجه لایق می رسانید و بیشتر اوقات خود را صرف کتابهای احادیث و ادب می نمود و از اشعار عرب و ایام عرب اطلاعی کامل داشت و در سال ۱۲۷۷ که نگارنده این فارسنامه در بندر بوشهر بودم او را در تجارت، شخص اول بوشهر می گفتند و در سال ۱۲۹۹ به رحمت ایزدی پیوست و اولاد امجدش:

آقا محمد رحیم و آقا جان و آقا محمد صادق در بندر بوشهر مشغول عمل تجارت می باشند.

پسر دویم حاجی محمدعلی تاجر بوشهری است: **حاجی عبدالرسول**، بیشتر اوقات به ریاست تجار بندر «مخا» و «حدیده» و «جده» اشتغال داشت.

پسر سیم حاجی محمدعلی تاجر بوشهری است: **حاجی محمد حسین تاجر بوشهری**، سالها در بندر بمبای رحل اقامت افکنده، صیت تجارتش به اقصی بلاد می رسید.

پسر چهارم حاجی محمدعلی است: **حاجی محمد جعفر تاجر بوشهری** که در درستکاری و امانتداری، گوی سبقت را از همگان ر بوده، به عزت و احترام در بندر بوشهر مشغول تجارت است و چندین خانه و کاروانسرا در بوشهر و چندین باغ و عمارات عالییه، در صحرای ریشهر، فرسخی جنوبی بوشهر در تحت ملکیت خود دارد.

و از اعیان بندر بوشهر است: سلسله **ملک التجار**، جد اعلای آنها حاجی علی اکبر تاجر

کازرونی در حدود سال ۱۲۱۰، از کازرون وارد بندر بوشهر گشته، رحل اقامت افکنده، مشغول تجارت گردید و به اندک زمان گوی سبقت را از همگنان ربود و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها حاجی غلامحسین تاجر کازرونی است. در کار تجارت و معامله سرآمد اهل

عصر خود بود و در حدود سال ۱۲۳۰ واند وفات یافت و او را سه نفر پسر بود:

اول آنها مقرب الخاقان حاجی عبدالمحمد ملکالتجار است. در سال ۱۲۶۰ به لقب جلیل

ملکالتجاری سرافراز و برقرار گردید و سرمایه تجارت را افزوده، مالالتجارتش به اقصی بلاد

رسیده، محسود امثال و اقران گردید و در سال ۱۲۶۹ وفات یافت.

پسر دوم مرحوم حاجی غلامحسین تاجر: حاجی باباصاحب تاجر بوشهری است. در

مبادی زندگانی از بوشهر شد رحال نموده، برای تجارت در شهر کلکته رحل اقامت انداخت و

به اندک زمانی صاحب اسوال تجارتنی و ضیاع و عقاری لایق گشته، مدت سی و چهار سال توقف

کرده، عود به بوشهر نمود و در سال ۱۳۰۰ در بندر بوشهر وفات یافت.

و نیره اش حاجی محمد مهدی ملکالتجار در سال ۱۲۷۷ در شهر کلکته هندوستان متولد

گشته، در کنف حمایت جد ماجد خود تربیت یافته، در خدمت او، وارد بوشهر گردید و در سال

۱۳۰۱ به لقب ملکالتجاری که از نیه دو نفر عم ماجد خود بود، سرافراز گردید.

پسر سیم مرحوم حاجی غلامحسین تاجر کازرونی آقامحمد علی ملکالتجار بوشهری است.

بعد از وفات برادر ماجد خود حاجی عبدالمحمد ملکالتجار، به ارث و استحقاق به لقب جلیل

ملکالتجاری سرافراز گردید و کار تجارتش به جایی رسید که در میانه زمره تجار ایران، از وفور

مالالتجاره، اگر شخص اول نبود، لامحاله در شماره شخص دوم محسوب بود و در سال ۱۲۹۵

در بندر بوشهر وفات یافت.

پسر دوم حاجی علی اکبر تاجر کازرونی است: حاجی محمد شفیع تاجر کازرونی. سالها در

بندر بوشهر توطن داشت و در تجارت مشهور آفاق گردید و او را دو نفر پسر است:

حاجی علی اکبر تاجر و حاجی ابوالقاسم تاجر بوشهری به راست روی و راستگوئی و

راستکرداری و امانتداری، معروف و مشهور گشته، مرجع رجوعات کلیه تجارتنی بلاد قریبه و

بعیده و جهازات دول خارجه و داخله شده اند. و بپایند دانست که نواحی دشتستان در قدیم،

هر ناحیه ای بلوکی بود و مدتهاست همه را یکجا کرده، آنها را دشتستان گفته، توابع بندر

بوشهر قرار داده اند و بنابراین یک یک آن نواحی را به ترتیب حروف نوشته، نسبت قصبه هر

ناحیه را به شیراز و بندر بوشهر و نسبت دهات آن ناحیه را به آن قصبه نویسم تا جستن نام هر

ناحیه و هر ده، از ناحیه آسان گردد و بالله التوفیق:

ناحیه انگالی دشتستان: شمالی بوشهر است، درازی آن از «سرسل» تا «هفت جوش»

و فرسخ کمتر، پهنای آن از «جیمه» تا «هفت جوش» فرسخی.

محدود است از جانب مشرق به ناحیه برازجان و از شمال و مغرب به ناحیه شبانکاره و

رود حله و از طرف جنوب به دریای فارس و کلانتر و ضابط این ناحیه حسین قلی خان انگالی و

قصبه آن «هفت جوش» است. نزدیک به ۶ فرسخ از بوشهر و ۳۹ فرسخ از شیراز دور افتاده و

این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ ده آباد^۱:

- جیمه: یک فرسخ مشرقی «هفت جوش» است.
- هیدری: به مسافت کمی مغربی «هفت جوش» است.
- سرمیل: سه فرسخ جنوبی «هفت جوش» است.
- سهیلی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «هفت جوش» است.
- قلعه سوخته: یک فرسخ و نیم مغربی «هفت جوش» است.
- کره بلند: یک فرسخ بیشتر مغربی «هفت جوش» است.
- محمدشاهی: ربع فرسخ مغربی «هفت جوش» است.
- نوکارگزی: دو فرسخ جنوب «هفت جوش» است.
- نوکارمخی^۲: دو فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «هفت جوش» است.
- هفت جوش: همان قصبه انگالی است.

ناحیه اهرم^۳: مشرقی بندر بوشهر است، درازی آن از «کشی خاویز» تا «محمودآباد» نزدیک به ۴ فرسخ، پهنای آن به فرسخی نرسد. محدود است از جانب مشرق به نواحی دشتی و از طرف شمال به محال برازجان و از جانب مغرب به ناحیه تنگستان و از جنوب به ناحیه خور و ج و ضابط و کلاتر آن ناحیه حیدرخان تنگستانی است و محصول آن گندم و جو دیمی و فاریابی و پنبه و کنجد و نخلستانش نیز، فاریابی است، آب آن از چشمه و قنات است و قصبه آن ناحیه را نیز «اهرم» گویند. نزدیک به ۴ فرسخ از شیراز و ۸ فرسخ از بوشهر، دور افتاده، قریب به ۳۰۰ درب خانه دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ ده آباد:

اهرم: همان قصبه اهرم است.
بنیان: چهار فرسخ مشرقی «اهرم» است.
تل گرگوئی: چهار فرسخ بیشتر مشرقی «اهرم» است.
خاویز: نام ناحیه کوچکی است مشتمل بر «بنیان» و «تل گرگوئی» و «کشی» و تمام این ناحیه کوچک که فرسخی درازی آن است، بساتین مرکبات و نخلستان است و نارنگی خاویز در خوبی مشهور است و باغستان بوشهر، این ناحیه است، در داسنه شمالی کوه «بیرمی» افتاده و چندین چشمه پر آب گوارا دارد.

کشی: نزدیک به پنج فرسخ مشرقی «اهرم» است.
محمودآباد: دو فرسخ شمالی «اهرم» است.

ناحیه برازجان^۴: دشتستان میانه شمال و مشرق بوشهر است، درازی آن از «رود فاریاب» تا قریه «زیارت» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از «خشم جت» تا «بویره» ۴ فرسخ. محدود است از مشرق به نواحی دشتی و از شمال به ناحیه دالکی و از مغرب به ناحیه شبانکاره و دشتستان و از جانب جنوب به ناحیه

۱. در ماخذ فوق الذکر، ۱۲ ده.

۲. (نوکار نغلی)، کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳. ر.ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۰۶ بعد.

۴. ر.ک: تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۱ و ۲، و کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۴.

اهرم و تنگستان، ضابط و کلانتر این ناحیه پدر بر پدر میرزا حسین خان برازجانی است واقوام و عشیره او را سلسله سالم خان برازجانی گویند و قصبه این ناحیه، نیز «بrazجان» است. ۱۰ فرسخ از بوشهر و ۳۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ۷۵ درج خانه دارد و همه از خشت و گل. و از علمای آن است: جناب کمالات اکتساب، علام فهام، سلالة سادات گرام، حاوی فروع و اصول سید محمد حسن برازجانی و جناب مستطاب علام فهام، نتیجه الانجاب شیخ نجف برازجانی.

حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر مملکت فارس در سال ۱۲۸۸، کاروانسرائی در پهلوی برازجان ساخته که نزدیک ۰.۰۰۰ / ۴ تومان رواج به خرج او رفته است و مانندش در بسیاری عمارت و استحکام بنیان کاروانسرائی در فارس نباشد. و کشت و زراعت ناحیه برازجان، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی و بقولات گاوچاهی است و کاهوی برازجان در بزرگی بنه و نازکی و شیرینی، ضرب المثل است و آب خوراک مردمش از چاه است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۹ ده آباد:

- ۱. احشام جت: دو فرسخ شمالی «بrazجان» است.
- ۲. انارستان: پنج فرسخ مشرقی «بrazجان» است.
- ۳. بارگاهی: فرسخی بیشتر شمالی «بrazجان» است.
- ۴. باغ تاج: پنج فرسخ مشرقی «بrazجان» است.
- ۵. برازجان: همان قصبه برازجان است.
- ۶. بنار سلیمانی: دو فرسخ مغربی «بrazجان» است.
- ۷. بنداروز: فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «بrazجان» است.
- ۸. تل بهی: یک فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «بrazجان» است.
- ۹. چاه خانی: یک فرسخ بیشتر جنوبی «بrazجان» است.
- ۱۰. خشاب: فرسخی میانه جنوب و مغرب «بrazجان» است.
- ۱۱. خشم جت: همان «احشام جت» است.
- ۱۲. خشوگان: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب «بrazجان» است.
- ۱۳. خوش آب: همان «خشاب» است.
- ۱۴. خوش مکان: همان «خشوگان» است.
- ۱۵. ده کاید: یک فرسخ مغربی «بrazجان» است.
- ۱۶. ده نو: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «بrazجان» است.
- ۱۷. رود فاریاب: هشت فرسخ مشرقی «بrazجان» است.
- ۱۸. زیارت: دو فرسخ مغربی «بrazجان» است.
- ۱۹. سرکره: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «بrazجان» است و هندوانه دیمی «سرکره»

۱. ر.ک: تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۱، ص ۱۳۵ تا ۱۶۵.

۲. (احشام حسن)، کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳. (ده قاید)، کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴. (سرخره)، کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.